رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

اما بعد حمد چون بعضی طالبان راه خدای و پروانه وشان بی پروای
که مقصود ایشان جز خواص مشرب قلندریه و خلاصه مذهب
مجردیه نبود بدین فقیر حقیر سگ آستانه اهل تجرید و تفرید المعروف
نظام الدین قلندر که خوشه چین خرمن دولت اصحاب توحید است
اشارت میفرمودند و باخلاص باطن مسالت مینمودند که ابیات
قصیده کبری که زاده طبیعت خاطر این فقیر و متضمن نصایح پیران
طریقت و مجردان روان سرچشمه مشرب قلندریه در حیز
اجمال بکمال رسیده است اگر نوعی کشف پذیرد طالبان را
آسانی حاصل شود بنابران این فقیر در عهد همایون خدایگان
دین پرور پادشاهان عدل گستر سلیمان آثار محمد کردار که از

که از فیض سحاب کرم آن تاج بخش سلاطین بوستان عالم رنگ ٢
و بوی بهار دارد و زمره صلحاء و سالکین و علماء و صاحبان هنر و
حکمت و خداوندان عزت و دولت اند از بهر منتش و یاران سایه
کردار اصلها ثابت و فرعها فی السماء هر دو رکن عالم را محیط اند
برخورداری و کامکاری تمام دارند و سبب صحت ظاهر و منافع
باطن با هیچ جبیر محتاج نیند و غیر از چشمهٔ دریا سخاوت و حیات
سرمدی آن آفتاب عالمتاب پادشاه راستین ابو المظفر
سلطان علیا حسین شاه بن محمود شاه بن ابراهیم شاه
خلد الله ملکه و سلطانه ارزلال از هیچ کس نمی جویند در سنه
ثمانین و ثمانمایه از پیر دستگیر المتخلق باخلاق الله غوث الدهر
شیخ قطب الدین سر انداز غونی متع الله المسلمین بطول بقائه
اجازت درخواست تا ابیات قصیده مذکوره را از حد اجمال بشرح
افعال و بیان اقوال در مرتبه توسیط بیاورد که خیر الکلام
ما قل و دل و خیر الامور اوسطها تا افراط و تفریط را در آن
مدخل نماند پیر دستگیر اشارت فرمودند که کشف این اسرار

بیاران ودلداران ممنوع نیست هرچند که طالبان راه خدای
و پویندگان بی سر و پای نظر بصورت و قالب متعدد آمده اند
اما نظر بمعنی و حقیقت در خود اتحاد تمام دارند که الفقراء کلهم کنفس واحد
حلیه جان پاک ایشان شده است بعد ازان این فقیر ابیات
قصیده کبری را که زاده خاطر این فقیر وزاده خواطر مجرد روان
راه قلندریه بود در پنج فصل شرح داده شد و نام وی صراط
المستقیم ساخته و بعضی از اسرار و اعمال و افعال که امکان
بیان نداشت هم بنام الکتاب و قلوب الاولیاء حوالت کرده
که افشاء سر الربوبیت کفر **فصل اول** در بیان اسامی
اذکار و افکار بر وجه نصیحت عام **فصل دویم** در بیان آنکه
پیران قلندریه بعد طلب و تسلیم تلقین ذکر بر وجه خصوص پیدا
کنند **فصل سیوم** در بیان آنکه احتیاط و اهتمام در ذکر
بر نمطی باید که هیچ چیز از آداب و شرایط ذکر و ارکان ان و از
لوازم فکر از جنس شد و مد و سر قدم و برآورد و فرو گذاشت و حبس
و سر اندازی در کوفت و گذاشتن نفس براه بینی بنرمی تمام

نیز می تمام وجست آن و رعایت غیر بیش نه بتکلیف و تلقین
قالب و محافظت حلقه و مراعات کنند و جبر آن متروک نباشد

فصل چهارم در بیان روندگان طریقت بتوسیع دایره
ذکر و فکر که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق از شیخ المشایخ
رضوان الله علیهم اجمعین مرویست فصل پنجم در بیان
بعضی حلقه‌ها که مربوط بارکان اذکار و امزاجه تاثیرات در نهاد
بشری الله ولی التوفیق و هو ربی و توکل علیه و هو حسبی

فصل اول در بیان اسامی اذکار و افکار بروجه نصیحت عام
که در هفت بیت این قصیده اشارت بران رفته است

تیغ لا برآر از ماف نیام ٭ بر یمین بگذار و ز بیشان کن قیام
حمله بر حمله بر آور راست کوب ٭ زان سپس تخت رو آرای امام
بعد ازان حمله که آوردی بچپ ٭ جاهدوا فی الله است و السلام

درین سه بیت اشارات بر آنست که این ذکر مسمی است باسم
ثلاثی زیراجه در نشان این ذکر سالکان مسالک طریقت
و واصلان ممالک حقیقت جز دو حمله طرف راست و یک حمله

طرف چپ نقر مودند چنانچه در بیت دوم اشارت بران
سه حمله شده است چون درین ذکر هر بار سه حمله بجا آورده شود
این ذکر را مسمی بذکر ثلاثی کرده اند اما معنی آنست که چون کلمه طیب را
که موجب صلاح عالم صغرا است تمثیل به تیغ آهن که موجب
تنزیه عالم کبری است نیام که ما کرد بر تیغ آهن است
مر تیغ توحید را که کلمه طیب است اثبات فرمود و باز بلفظ
ناف اشارت بران نیام نموده اگرچه مراد و مطلوب واصلان
و روندگان از نیام تیغ توحید ناف و اعلا و اسفل او نیز است
الکتفا بناف کرده العاقل یکفیه الاشارة و اخراج تیغ توحید
ازین نیام از بهر قتال با نفس امّاره مقصود شمرده است امّا
نیام ازین تیغ را هر قومی بزبان خود نامی دیگر کرده اند بعضی
این را بن ناف نام نهند و بعضی نشیب گویند و بعضی تحت ناف
و بعضی مجرد ناف خوانند و مراد جز واحد نباشد المقصود مسمی واحد
را با سامی بسیار نام برده اند و در مطلوب معانی جز متحد نیستند
و نیز کلمه لا که سر سخن کلمه طیب است تیغ توحید نام کرده اند

کرده اند بدان معنی که این دو حرف در عالم تجرید کار تمام کلمه
توحید دارند و حقیقت سالک را از فناء غیر به بقاء حق می آرد
چنانکه گفته اند لا که عرش و فرش را برهم درد" از وی تا سوی
بیچاره می برد" و نیز در بیت دوم اشارت است بر ضربات ثلثه
که تعبیر آن بحمله کرده و برات و جیب حواله نموده و گفته است که
حمله بر حمله برآور در رات کوب" زان سپس جنبش جیب روا آرای الملم
واز روی بجیب آوردن جز یک ضرب بجانب چپ مراد نیست
چون این نوع ذکر کسی را در مقام کسب از پیران عالم طریقت
و مجردان صاحب حقیقت دست دهد جهاد اکبر باشد
چنانکه در بیت سیوم تصریح بر جهاد اکبر شده است اما در بیت
چهارم تنبیه بر تقسیم تیغ توحید کرده است و گفت لیک
در تیغ است تقسیمی عزیز" اندران رزمش بباید انتظام
در تقسیم حروف کلمه طیبه که تیغ توحید است اشکالی عظیم است
که این دوازده حروف که در کلمه توحید است بجز نوع ضربات
ثلثه و گشت و سر اندازی وارکان دیگر نسبت کرده اند بجه

دهند و رخصت بران باشد از تو دریغ ندارم اما دائم درین مقام
این فقیر را نسبت به بخل کنی و گوئی که دریغ داشته است والله
دریغ نیست شر الناس من اکل وحده جواب و سوال ترا بیشتر باری
نهاده و دامن در کمر سخت کرده ام باش تا بیشتر ترا توفیق آن
دهند که پنبه غفلت را از گوش هوش خود دور گردانی و طلب
و تسلیم خود را درست کنی و خود را در میان نه بینی چه ما دام
که طالب را نظر بر خویش می باشد قبول فیض از دیگری میسر نمی
شود چون طلب و تسلیم که اعظم امور این راه است در خود حاصل
کنی و بشنجاهیل ما بی مارا ضامن خوانی و بگوش جان بشنو
که بدانچه رخصت باشد از تو دریغ ندارم چون لا اتبع که با خود
دو حرف دارد باگشت و گشاده هنگام سر انداز بی بخش گردانی
حروف دیگر را که متصل بدان دو حرف است بضرب اول بخش باید
کردن و بضرب دوم که بلا تفاوت مانند ضرب اول است
شش حروف دیگر را که بیش از حروف هو است حوالت
باید نمودن و در ضرب سیوم که تعلق بجانب چپ دارد حرف

حرف هو را بی امتداد صوت بخش باید کرد ساختن اما
ایدوست چون این حرف را که مبناء رکن قول اند یا رکن فعال
هنگام ذکر کردن متصل گردانی و وجود این همه حرفها را چون
وجود نور ماهتاب در اشراق نور آفتاب بی از غایت سرعت دیگر
چنان نماید که مگر بعضی ازین حروف مودی نمیشوند اما اصل قسمت جز
آن نیست که گفتیم باشغلش را الرفیق ثم الطریق بدرقه این راه شود
تا تو بنور این بدرقه ماه شب چهاردهم پی گم گلکی میخوان که این
ضعیف را استحنی لابع روی نموده است در شب یلدای زلفت
ره روان کعبه را بی گسستن گر نه بودی روز رویت ره نماست ایدوست
چون طاقت آن نداری که راه این بادیه خونخوار بپای خود
قطع کنی بلکه چندی صبر کن تا دست یاری بدست آری و او نیز
پای مرد تو شود و تو در پای او آویزی تا ترا بی رنج بسیار و مشقت
بی شمار بکعبه مقصود تو برساند اینجا بدانی که من یطع الرسول
فقد اطاع الله چه معنی دارد و رسولان و پیغمبران و علماء که العلماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل دلیل این راه آمده اند ترا دستگیر

شنوند و ابواب این ابیات که خزینهٔ اسرار الهی و گنجینهٔ انوار
حضرت لا متناهی است بر تو گشاده گردانند و ترا بکعبهٔ مقصود تو
برسانند تسلیم را باش و اعتراض پیش ملکیر و مگو که درین کلمات
هیچ حالتی از حالات مردان ذو الاحوال که مقصد اقصا طالبان
راه خداست بیان نگشته و شرح نه پذیرفته است بگوش جان
بشنو که جواب سوال ترا مجیا خواهیم کردن تا آنچه گفتی راست باشد
اما ترا اگر بچهٔ شیر خوار هستی و از گهوارهٔ شریعت پای در مهد
طریقت نه نهاده در ایام طفولیت و نارسیدگی میخواهی که کار
باتفاق رسیده روزگار ترا دست دهد حاشا و کلا بیرون
ترا اگر بچهٔ شیر خوار هستی نفع نمیکند بلکه چون ناگاه خورد موجب
هلاکت وی باشد اینجا اطاعت پیران و پیغمبران شرط
عظیم است جز تسلیم چاره نیست درین مقام ترا در خاطر آید
که نبی خود کجاست که ایام نبوت مندرس شده است و ولی را
نیز نمی شناسیم که کیست و کجاست تا اطاعت وی را باشیم جواب
آن بشنو در خانه نشسته و پای در طلب آمدن نکرده خود طلبو

اطلبوا العلم ولو بالصین حبیب الله قوم که علوم از انبیا بمیراث
گرفته و بخطاب العلماء ورثة الانبیاء مخاطب گشته اند چوبان
نشان باش و از طلب باز ممالیست که کار ایشان جز کار
انبیا نیست اید و ما دامیکه دست سعادت بر فتراک دولت
این قوم زنی علیکم بالسمع والطاعت را می باش که چون چیزی
ندانی دشوار باشد که آن چیز را از خود معلوم کردن انچه در
گوش تو آید و شریعت انرا مانع نباشد همکن و در بند آن
مباش که فلان بر آب نمی رود و یا بر آسمان نمی پرد این
جنس کرامت طلب کردن از دیگری حاصل کردن در خود بعینه
بعینه است اما با این همه از تو بعید نیست در خود میجوی وفي انفسکم
افلا تبصرون را ورد زبان جان خود میساز که از معرفت خود
دور افتاده چون معرفت خود حاصل کردی معرفت خدای تعالی
ترا چنان قبول کند که نامردان خود پرست را معرفت خدای
در خود بیخود نمی جویند گرد کردی بلکه چون جرعه از شراب معرفت
در کام جان تو بریزند چنان مست و بیخود کردی که اگر بجویند

۴ بسیاری فایده نمیکند زیرا چه این نوع خوارق طلب کردن

جز مطلوب چیزی دیگر نقش نه بندد و باز چون با خود بیایی
این راه جز در باطن خود بیرون نجوئی در خود راه میطلبی و این
کلمات را که وقتی از ضعیف صادر شده است میخوان ه ای
زاهد شب خیز چه روزت در پیش است گر ز ظلمت شب راه نه اندر
خویش است فی انفسکم گفت بیان کرد است شطار
صفت رو که چه نیکو کیش است المقصود ای دوست ترا در عالم
عادت جز بعبادت کار نیست کار زراهی باش و از گفتار کرانه
میجوی که عاقل را جز آنچه میگویم در کار نمی آید و جهاد در راهی آموز
تا قتال با نفس اماره توانی کردن و کلمات این ضعیف را گاه
گاه میخوان که چه لایق گفته است ه گر همی پرسی که کارم را
چه سازم تمام صمت و بیداری و جوع و ذکر در خلوت مدام
ای عزیز نیز گوش دار و بشنو مادام که آن گوشه نشین قلق
والقران است که تو آنرا بر خوانی و هم باز یابی و همساز وی
شوی و او نیز ترا همراه خود سازد و اگر بر این شیخ دو مناجه
که آنرا کلمه توحید میدانی بتو تسلیم نماید این نیز از دست مده و جهد بای

وجویان می باشد شاید که آن همای دولت سایهٔ شهپر سعادت
بر سر تو اندازد و تو اندران سایه مسکن یابی و راحت گیری و از
وی در جوی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بر طلب کردن
تو ناطق شده است که در بیت پنجم این فصل چنانک میگوید باز
این ترکیب را دادی چو داد غلغله بر آر اندر روم شام اشارت
جز بعمل نکرده و جز بیان آنکه فیض آثار ذکر و واردات که بواسطه
ذکر سالک را حاصل میشود نگفته است و در دو بیت ذکر یعنی ششم
و هفتم چنانکه گوید بعد ازان جنگی که آمد در میان گرز الا الله
بر گیر ای همام بر دل وسواس و بر فرقش بکوب کار شاهان
اینست اندر صبح و شام بیان ذکر الا الله میکند که چون طالب
صادق که از بهر قطع این راه قدم همت خود استوار کرده است هنگام
ذکر گفتن دل در جوش می آید و مواجی میکند که بیکبارگی خود
را در راه خدای تعالی در بازد و در ذکر گفتن مبالغه مینماید و میخواهد
که ذکری قوی تر و شدید تر کند که زودتر ویرا در گداز بیاورد
آنرا طرق مختلفه است گاه باشد همان ذکر ثلاثی که سابق ذکر

شده است با اهتمام بکند تا هر یک ضرب بر وجه کمال در مقام
خود بنشیند و رعایت کشش و کشادن طرح نکند و در سر انداز بجای
قلندروار در کوشد که اعظم ارکان این ذکر است و در گنبذ کردن
و سر قدم ساختن سرسری نباشد چنانکه این عزیز گوید ٥
سر قدم کردیم آخر سوی میمون تا غنیم ٥ گنبذی کردیم و زین چرخ بیرون
تا غنیم ٥ این بیت را اگرچه با خود احتمال معنی بسیار است درین معنی نیز
لایق گفته است و گاه باشد که از غایت شوق ذکری دیگر کند که
سخت تر و شدیدتر بود نسبت بذکر اول تا طاقت بشریت ویرا
که زاید بر حاجت باشد مضمحل گرداند قالب و قلب وی را زودتر
تزکیه و تصفیه بخشد و در اندک روزگار روح ویرا از بند مضیق تفرقه
ممالک دنیا بر اوج فضاء صحرا اضمحلال اجتماع ممالک عقبا آرد که اجتماع
باطن بسبب است مر جامعیت و کمال انسانیت سالک را اما ایدون
دانم که سوال ترتیب که در کتب فراوان دیده بر این فقیر آنرا
کنی و گوئی ذکر الا الله که ذکر دل است پیشتر دادن داد این
نفی و اثبات که موجب فنای عالم ناسوت است درین روزگار ملایم

ملایم نیست جواب شبهه ترا عرض خواهم کردن از من شنیده
می باشی و اکتفا بنیش ملیر که از ابن فلان شنیده ام درین
میگوشی که این سوال در تو نیز خلق کند و تو آن را در بدایت
بر مثال گرما و سرما خود یابی الجواب چون مقصود رونده در راه خدای
تعالی جز مظهر ظاهر و باطن از ما سوا الله نیست و یرا باحساب
تقدیم و تاخیر الفاظ اذکار چه کار سنت بپیروی چنین ترا که
گفتیم خود را در تسلیم وی دارد و راه چون و چگونگی بر خود مسدود
کند که درین راه بالاترین آداب جز تسلیم و ترک اعتراض نیست
و درین مقام خود یکی گوید که ذکر میکن و دیگری میگوید که فکر را
می باش و آن دیگر میگوید که در راه ارادت میرو و یکی گوید
که بالمحاربه و محاسبه می ساز و یکی فرماید که ترا الی وهب لطیف
و واسطه طریق قطع این راه میسر نمیشود و این سخن خود
بر سنت راه روان طریقت و واصلان عالم حقیقت گفته
شده است اما مقصود آنست که چون سالک را جذبه من جذبات
الحق توازی عمل الثقلین روی نماید این همه را بیک هوی معنوی

بنت بای زند وجز آن نگوید که توبة الناس من ذنوبهم وتوبتی
من قول لا اله الا الله شنیده باشی که آن عزیز چه میگوید که
من قال الله لا اعرف الله هر که الله گفت الله را نشناخت
ونه شناسد تا از بند نقوش برنخیزی زانقاش نیابی اینجا
بدانی العلم حجاب الله الاکبر در چه مقام بود وازکدام علم ترا باز
داشته است همچنین خود را بدان دار که آن عزیز چه میگوید عقل
نفی ما سوی الله میکند عشق ما اثبات الله میکند لا والا
هر دو را در هم شکن لیکن نصیحت نعمت الله میکند چون
کار طالب بر دست کشش حضرت خدای تعالی است هر چیز که
مقتضی بران کار است وراه نمای عشق الحضرت است صراط
المستقیم است وسالک را آن چیز فرض عین است واگر نه
چنین است ترک آن واجب شمرد وچون دایره نفی لا
واثبات الا و دایره الله وهو در خود آوردن سالک
از کسافت غیر بلطافت حق متفاوت نیست دایره وکار
بر دلست شوق ودرد وداعیه طلب آن حضرت است سوا تقدیم

راه

بلیغ

سوال تقدیم الفاظ و تاخیر آن لازم نیست این سوال با خود
نگاه میدارد و در طلب کار حقیقت میکوش این فقیر از تو دریغ
نمیدارد و آنچه ملایم روزگار تست بر موافقت آن سخن میگوید
در عالم مجاز و صورت با تو کاری عظیم دارد چون درد محبت و داعیه
طلب آنحضرت است خدای تعالی بکرم عمیم خود درهای رزق بر تو
گشاده کرده اند تا ترا ازین گونه اذکار و نصایح که انبیا و اولیا
بدان برخورداری حاصل کرده اند نیز قبول کند و درد ترا
درمان شود هرچه ازین گونه نصایح طریقت ترا معلوم کنند
بآن در نیک می سازد الغرض بعد از آنکه گرز الا الله را که
بر آرنده دمار نفس اماره که شیطان وقت تو شده کوششی
فی صدور الناس وسوسه‌ها در صدور میکند در گوش وبار
در نگری چون نیک حالی یابی دیگر جز خلوت حضرت ذوالجلال
نه بینی اینجا دانی که قلب المومن بیت الله با توجه می گوید الکنون
گوش دار که برای تکمیل این جنگ با تیغ و گرز در ساخته
کاری دیگر طالب را ناگزیر است که چون با این تکمیل کار هم آغاز شود

مقصود دیگر بمدت مدید میسر نشود بماند که روزکار دست دهد
که در بیت هشتم این قصیده بدان کار اشارت کرده و گفته
بعد ازین بر قدر طاقت چون دمهٔ آتش افروز خود را سوز تمام
درین بیت اشارت بران کرده که این ذکر را ذکر دمه میگویند
چون طالب راه خدای تعالی یکچندی ذکر لا اله الا الله گفته
و پس ازان بذکر الا الله مشغول شده باشد این ذکر را بهم ذکر دمه مسمی
بتصور کلمهٔ الله از مرکز خود برانگیزد دل و جگر و شش و سپرز
و الحمد برابر اینها است بر طریقی که از پیر تلقین گرفته و نیک
معلوم کرده است بی تفاوت و تجاوز بر رسم مجرد روان راه قلندریه
با اهتمام تمام باندازهٔ طاقت خود نیکو کشیده و هوشیار که تا راه
غلط نکند که این مقام را بس منزلت اقدام گفته تا آنچه
کدورات عالم سفلی که در طبیعت طالب متمکن شده و روح
پاک وی را از درجهٔ اعلی علیین بدر که اسفل السافلین دل
نازل گردانیده است که لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ثم رددناه اسفل سافلین باید بسوزد و طاقت بشریت وی

آتش

۰ وی را که زیاده از حاجت باشد محو کرداند واز مهلکه عالم عادت ۱۰

بدرجه عالم عبادت برساند چون عبادت خدای تعالی از وی

دست آید دیگر هوا و عادت خود را بنده نباشد چون عبادت

وی جز خدای تعالی نباشد جزای وی نیز جز خدای تعالی

آنکاه معلوم وی کند که الصوم لی وانا اجزی به باوی چه میگوید

بعد ازین در بیت نهم که اشارت بر تفکر و تدبیر و تدبر کرده است

شرح آن هم همین در فصل چهارم گفته شود ان شاء الله تعالی ۹

چون ازین فارغ شدی در خود درآی ۹ چشم پیش آور و شو در

خود عدام ۹ اینجا چشم پیش آوردن کنایت است از تفکر کردن

و در خود شدن نیز اشارت است از محو صفات بشریت که لازمه

عالم عادت است و نمود عالم باطن که آثار صفات ع در اصراط مستقیم

میبرود در خود راه میکش چون راه در خود کردی از ذره اندر رو یعنی

اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک خلاصی یافتی و از شیاطین

الجن والانس مخلص جستی درین مقام ترا معرفت خود حاصل

آید بسبب معرفت خدای نیز قبول کند من عرف نفسه فقد عرف ربه

بلغ

جواب داده این مقام شده است در خود میجوی دار من شنیده
می باش ای آنکه همه در جهان می پوئی این سعی ترا چه سود
دارد گوئی چیزیکه تو جویان شده آن اوئی با تست همی تو جای
دیگر جوئی اما در چهار بیت این قصیده که زاده خاطر این فقیر
حقیر قرار خواطر مجرد دروان بی سر و پاست اشارت بر اجمال
نکرده بلکه تنبیه میکند بر مداومت اذکار و مقهور گردانیدن
نفس اماره و تحصیل مواهب از مداومت اذکار که بهترین زاد
طریقت و کرم روان این راه است اینست آن **ابیات**
این رموزات از یکی معلوم تست در طلب مسکوش با او گیر آرام
چو سپر انداخت دشمن در نبرد امن جان دست و پیدا ای شاد
کام سالخته کاری دیگر طالب نا گرفتست که چون با این تکمیل
کار همراه شود مقصود نکو بمد الله لیک اینجا نکته یاد دار و نیست
گوش نغمی شنو بجان شیرین کلام چون به بخت خود بدین دولت
رسیتی هر زمان می نوش از جام این مدام مقصود ازین ابیات
آنست که چون طالب را ذکری ازین اذکار بتعلیم و تلقین از پیر رسیده

[illegible]

از پیر رسیده باشد می شاید که مرید همیشه در حمایت این خلوت ۱۱
باشد واز همه یکبر برد واین لطیفه عیسی را از دست ندهد وجیدان
ملازمت و مداومت نماید که با وی اورا انسی حاصل اید که بی ان
وبقای وی در عالم ملک دشوار باشد وچندان درد طلب
وحزن پیش وفراق اید که وجودش در تلاطم امواج این
دریای بیکران مستغرق ونا موجود نماید واز وی جز وجود
حقیقت وی را عبوری نباشد درین مقام نیک اشنائی
باید تا اشنائی دریا مسلم اید چنانکه این ضعیف گوید درین
دریای بی پایان نداده ام اشنا هرکز که کیرد اشنا در وی
داد باشد غوطه کیی سری واکر با انس باشد چندان ذوق
وصل ولذت مناظره وجمال لا اله الا الله روی نماید که جز
سلطان الا الله در فضاء قلب المومن بیت الله دیکر
رخت نیز اینجا معلوم کند که لا اله الا الله نفی غیر وشنیدن
دیکر باشد وشدن دیکر باشد تا این شهسوار بی لشکر که
در کرد سراپرده کبریاء او نمیکردد سر را قبول کند وچندان

شهسوار

بسوی خود کشد که اگر در دنیا و آخرت بجویند از تو نشان
نیابند تو نیز بدعا میخواه و در طلب میکوش که جز لا اله
الا الله دیگر نه بینی که قرار و آرام بی این نیست و نخواهد بود
با آن همی ساز و از غیر کرانه میجوی میگوی لا اله الا الله و
محمد رسول الله **فصل دویم** در بیان آنکه پیران قلندر را
بعد طلب و تسلیم تلقین ذکر بر وجه خصوص بمریدان کنند
و این خلعت خاص در بر ایشان در پوشند تا مریدان همیشه
در پناه این خلعت باشند بدانکه در یک بیت این قصیده نیز
اشارت بر عملی بکرده و برای ترتیب عمل ریاضت بر وجه
جمله معترضه آورده است چنانکه گوید بازت از میل است
در ترتیب کار، از من آن بشنو نه از هر خاص و عام، ای دوست
اگر میل و قصد آن داری که اینکار بر طریق موافقت روندگان
و بر ترتیبی که پیران با مریدان معامله کنند و جز بر دوستان
خاص نگویند بر تو بگویم که در دو بیت این قصیده تنبیه بر آن ترتیب
شده و چنانکه بعد طلب و تسلیم این فقیر را از پیر خود غوث الدهر

غوث الدهر شاه قطب الدین سر اند از غوثی و پیر این فقیر را
از حضرت سید الاذکیا الاصفیا سید نجم الدین قلندر
و حضرت سید نجم الدین را از حضرت سید خضر رومی و حضرت
سید خضر رومی را از حضرت شیخ عبد العزیز مکی علمدار حضرت مصطفی
صلی الله علیه و سلم و حضرت شیخ عبد العزیز مکی از حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم و تلقین رسیده بر متابعت سنت
این مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین بر طریقی که بدین فقیر رسیده است
بلا تفاوت بدانچه رخصت باشد از تو دریغ ندارم و باید که گوش
هوش خود را بهمگی سوی من داری و نگوئی که فلان چه لایق
آن مقام است که ما را در معرض مریدان ذکر می کند و خود را بر امثال
پیران و مرشدان می شمرد و چون بحقیقت نظر کنی خود پیر چیست و مرید
کدام است چنانکه گفته اند در طرق روندگی شیخ و مرید بی عدد
در طرق یگانگی شیخ نه و مرید نه در این مقام خطاب جان این فقیر جز
بر نهاد بشریت این تعبیر نیست هر که را با خودش کار باشد با
دیگری چه بر دارد اگر نیک تامل کنی اینجا نه سایل است نه مسئول

جز لا اله الا الله همه فانی است بیت جمله معبود جستن

چو پلنگ کنبذی کردن وجنکلی با جام ده بر آورده است

وسی در توقف است هر دمی کان نیست خوردی هیچ خام چون

طالب صادق وعاشق خلایق را که طلب راه خدای تعالی است تو خالق

نهاد وی شده است داد شریعت داده باشد وسپس خواهد که پای

همت خود را در میدان طریقت بنهد و از بادیه عالم نم رود ماه

اسفل سافلین بکعبه هدایت افمن شرح الله صدره الاسلام

فهو علی نور من ربه عروج کند و در فضاء عالم قلب المومن بین اصبعین

من اصابع الرحمن در دایره جمال وجلال پرکار صفت طواف

آن کعبه کند و نیز بخواهد که بداند که تا فلهم اجر غیر ممنون باین

طایفه چه منت بر سر نهاده است دست بر فتراک صاحب دولتی

بزند تا ویرا بکعبه مقصود وی برساند پس طالب صادق چون

چند کاه حقوق بدرقه خود را بجا آورده وخویشتن را بر مثال

مرده پیش غسال تسلیم وی نموده باشد آن پیر کامل ومرشد

مکمل سوخته درکاه حضرت لا اله واندوخته جذبات قربت الا الله

• إلّا الله که در دایره توحید مرکز لفظ وحدت صرف گشته است
تیغ توحید را که برآرنده دمار نفس امّاره است در ایام قتال با این
دشمن اند دربی که اعداء عدوک نفسک التی بین جنبیک بود
و تخریب ملک و ملکوت که ظهر الفساد فی البر والبحر از کار خانه
آن به پنجار روی نموده است از سلاح خانه دامن محبت که بیت
محض و احدیت صرف است بخواهد که از بهر قتال بمرید تسلیم نماید
یکی از لوازم آن چنان است که بر آن جمله مخصوص که میان این
قوم معهود است بیاموزد و بگوید که پیش من بنشین و روی
بمن آر کلمه طیبه را که تیغ توحید است بر موافقت مشرب
طریقت پیش تو میگویم خود را مجتمع کرده اند و از وی به بیند
و بشنود که پیر بعد جمله مخصوص دو دست خود را بر هر دو
زانوی خود بجهه طریق می زند و باز بجه سان بر میدارد و سپس
هر دو زانوی خود را بهر دو دست خود چگونه میگیرد و قصد عروج
برای گنبذ بجه نوع میکند و بکدام طریق بعد از کجا آوردن
گنبذ و جستن از مقامی که در آنجا جمله آغاز کرده است قصد

رفتن در مقامی دیگر میکند و در مقام دوم بازیچه سان
می نشیند و ضربات ثلث بعد از سر اندازی و کنبند و کشش
و جستن از مقام اول و رفتن در مقام دوم که از پیر چگونه
حاصل میشود آموزد از قول و فعال و فهم و از ارکان این
اذکار و تقسیم حروف کلمه طیبه تیغ توحید است نیک می
اندیشد که پیر چگونه در وجود می آید و نیز یکبار این جملهٔ اعمال
متضمن افعال و اقوال که ملایم مشرب اهل طریقت و مناسب
منصب صاحبان بصیرت است پیش مرید میکنند تا مرید از پیر ازان
جمله را بتعلیم و تلقین می گیرد و باز پیر بمرید میگوید که تو نیز میکن
تا مرید هرچه معلوم کرده است پیش پیر میگوید و میکند و پیر هرجا
آنجا که نبینید اند و خطا میکند می آموزد تا بتحقیق مرید از پیر اینجمله
معلوم میکند و باز چون مرید میخواهد که بکلی خود را باین کار دهد
پیر مرید را ملازمت و مداومت درین کار فرماید تا بتدریج
بملازمت اینکار کسافت طبیعت مرید که شیطان وقت وی
شده است بلطافت روحی مبدل میگرداند چون عالم لطافت

لطافت که قل الروح من امر ربی است مرکب خود را در میدان
کن فیکون جولان گرداند و بر گوی وجود بشری بتازد و البته کثافت
طبیعت که در قالب بشریت متمکن شده است برداشته شود و حالت
خود نماند سیل لابد حالات و واردات لطافت روحانیات وی را
روی نماید و این ارزاق غیبی قوت جان وی شود چون طالب درین
مقام برسد ما لا عین رات و لا اذن سمعت وی را قبول کرده
باشد اینجا معلوم وی شود که یوم تبدل الارض غیر الارض باوی
چه میگوید چون قدم او درین مقام استوار شود و باز گاهی با خود آید
جز در تخریب کثافت عالم عادت دیگر دم نزند و هر روزی هزار بار
در فنای خود در کوشد و با این کلمات بدعا و تضرع در سازد بیر درد
تمام بسر خواند که این ضعیف نیز بدرد تمام گفته است مرا سی
سال باشد که از خود تنگ می آیم که گر خونم همی ریزی بیالی
کشته در راهیم و اگر گویدت میگوی بعد از کشتنت چون گشت
بگویم دیدنت ایجان که جز این نیست بر والیم درین مقام طالب
خدای تعالی این مرکب را بغیر از بار خیزد و اینجا وی را معلوم کند

که الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب چه معنی دارد این فقیر را مدد ور
میدارد که در مقام کسب سخن از مواهبت میگوید و از تو نیز میخواهم
که این فقیر مبدء عاد در خواهی تا با تو موافقت تمام کنم که متضمن مرحله
وجستن وکلنبذ کردن و برآورد و در کوفت بجهر نوع بیان مقصود
شده است اید و ست درین ذکر که مسمی است بثلاثی که پیران
قلندر به درویی ده برآورد وسی در کوفت و بجلوه سر اندازی
وکلنبذ کردن و سر قدم ساختن و جزآن که گفته اند چون نظر
بر حقیقت کار و کلی سی برآورد بر مثال سی در کوفت است
بیابانی هر چند که سالک مبتدی را درین عمل صعوبت بی شمار است
عامل منتهی را عجز بسیار نیست اما بدان جهت که این جمله اعمال
و افعال که توامان قول طریقت است در یکدم باید کردن
در غایت صعوبت است خدای تعالی ترا باین عمل شریف روزی
کند هیچ علمی برای وصول بمعرفت حضرت صمدیت و نجات دهنده
ترا از عالم ناسوت طبیعت ازین علم بهتر نیست چنانکه در خبرست
ایکذر الجنه امیر المومنین حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه به نزدیک

مقصود ازین [illegible]

به نزدیک رسول صلی الله علیه و سلم مسالت نمود که یا
نبی الله دلنی و علی اقرب الطرق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها
علی عباد الله و رسول فرمود صلی الله علیه و سلم علیکم بمداومت
الذکر فی الخلوت پس وحی از رسول صلی الله علیه و سلم طلب تعلیم
بر وجه تحقیق بکرد تا رسول صلی الله علیه و سلم ویرا بیاموخت
و امیر المومنین علی کرم الله وجهه از طالبان صادق نیز دریغ
نداشته تا هر کرا برای نیک بختی آفریده و اهل سعادت بوی
نمیدهد و این علمی است نسبت بعلوم که در میان هیچ واسطه نداد
طریقت است که پروانه صفت در راه خدای تعالی باول قدم بپای
برخاسته و سر در میان ندیده اند اینجا لغو شکان طریقت را راه
نیست مگر یهدی من یشاء الی صراط المستقیم را برخوان و از خدای
تبارک و تعالی درخواه تا ترا طلب این اعمال شریف روزی کرداند
که برای وصول بمعرفت حق تعالی ازین اعمال هیچ عملی اعانت کننده
و نجات دهنده تر نیست تا مردانگی بیکر دارد و دون همتان بهنجار را
از طلب این راه قدم بریده و دلهای شان از سنگ سیاه در سختی

[illegible]

ودرشتي كردانيده اند فهي كالحجاره او اشد قسوة ايدوست

چون دانستي كه سنك سياه درسختي ودرشتي باخود استحكام

تمام دارد وباندك ضربات شكسته ونرم نكردد ونيز بايد دانست

كه دل آدمي سخت تر از سنك سياه است بكدام چيز تواند شكستن

ونرم شايد ساختن كه انا عند المنكسرة قلوبهم لاجلي باعث بركسر

قلوب شده است باشي تا ترا معلوم كنند كه قلب قاسي را كه سخت

تر از سنك است بكدام چيز منكسر بايد كردن ونرم شايد كردانيدن

واذكروا الله اكبر ميخوان از بهر شفاعت كار تو هيچ چيز عزيزتر

وبزركتر ذكر از خداي نيست الغرض در بيت هفتم هم كه درين

قصيده مسطور است چنانكه ميكويد ان دو قصيد را ستا و

چپ را ده يكي ميدان ازين هر سه تمام بيان آن ميكنند كه

سي در كوفت هم از ان سه جمله كه بالا مذكور است حاصل ميشود

كه بجانب راست وچپ حوالت نموده است يعني چون سه را در

ده ضرب كند حاصل جز سي نباشد اما بيت سيم دهم كه درين

قصيده كه كفته است تنبيه ميكند بر عمل سعر اندازي كه پيش از

که بیش از استخراج کلمه لا که در ذکر خدای رکنی قوی و شدید 16
تر ثابت شده و این رکن از این عزیزتر و شریف ترست
که دست عبارت و با انگشت اشارت در دامن رداء قامت
یکدوی بر سر اینست مرد سرانداز اینجا در خورست کرم
روجان بخش بیش از حرف لام در این مقام مرد سرانداز
شطار رفتار قلندر کردار میباید نه سر دونه شست و جرب
گفتار که قال بیحال دم بیقدم را هیچ چیز باز نخواهد خرید چنانچه
این ضعیف گوید اگر دم زنم بیقدم هیچ دان که دم بیقدم هیچ
در هیچ دان از خدای میخواهد تا ترا از بهر حضیض مضیق صورت
دنیاء بفضاء صحرای حقیقت و عقبی برساند این فقیر نیز
میخواهد که بزبان حالی جز آن نگوید که لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ و شرح
سه بیت دیگر چنانکه گوید کن مکتوب و بعد از این کن ضرب
راست تا قوی گردد دل و محکم عظام نکتهٔ یاد داشت نیز از
رهبرم بر پی ضربی که هستش راست نام آتش اندر دل زدن
بهر کدام خویشتن در سوختن رستن زدام در بیان اسامی

بلغ

اذکار در فصل اول ذکر شده است فصل سیوم در بیان آنکه

احتیاط و اهتمام در اذکار مذکور بر نمطی باید که هیچ چیز از آداب

و شرایط ذکر از جنبش و شد و مد و برداشت و بر آوردن و فرو

گذاشت و سر قدم و سر اندازی که در توقف و رعایت قول که

در اصلاح این قوم است که در دایره طریقت کمتر از رکن فعال

و فهم نیست و هیچ چیز به هیچ وجه متروک نباشد ای دوست

بدانکه چون طالب راه خدایی قدم همت خود را از بند عقال

عادت پرستی باز گشاده و دست همت خود را هنگام

چهار تکبیر از بهر وداع عناصر شغلی برداشته تا ویرا در آن باید

کوشید تا اهم امور ارادت و اتم مقاصد ریاضت که از پیر بتعلیم

و تلقین گرفته است در عمل بیاورد و خود را بهمگی تسلیم آن اعمال

نماید و چنان کوشد که جز در حمایت آن اعمال بطرفة العین

غایب نباشد و اسباب ظاهر را که از جنبش آداب و شروط

نزول و تجلی است نیک بجا بیارد باز چون بخواهد که طاقت

بشریت خود را در اعظم امور ریاضت و از ذکر الله اکبر که از همه

و ارکان آن نور و
کو از هم فرو گذ

که از همه عبادت تا شب تا اعلی برافراخت است صرف کند حجرهٔ
ذکر را در مقامی سازد که هیچ آوازی از سوی بیرون مزاحم وقت
وی نشود و نیز آواز ذکر آواز سوی اندرون در گوش بیگانگان
نرود چون وقت آن برسد که در ذکر خدای مشغول شود باید که
اثر طعام در بدن وی بسیار نباشد و اگر صایم باشد بهتر است
و جلسه معهود که سابق ذکر شده است بسازد و طریق ساختن وی
چنانست که ساق پای راست بر ساق پای چپ بنهد چنانکه
ران پای چپ بالای ساق پای راست استوار بنشیند
و توان گفتن که جلسه مربع نشسته است و بر عکس آن نکند چون
در جستن و گشته کردن حاوی باشد و نیز قادر بران باشد
که قوت در یکدم ده بر آورد و سی در کوفت تواند کردن
و نیز وی را قوت آن باشد که بدین طریق مشغول تواند گشت
یکبار یا دو بار یا زیاده بر این قصد کند بعد از آن در مقامی استوار
بنشیند و بذکر ثلاثی مشغول گردد باید که پیش از بر آوردی
در سر اندازی چنان قصد کند که از غایت شده ذکر اثر در

هر مهره و صلب چنان حاصل شود که هر همه مهرها صلب از شنده
ذکر در سیلش درآید و رطوبتی که در استخوان و گوشت و پوست
و خون و رگ مقام کرده است از بسیاری حرارت ذکر از بدن
ذاکر بیرون آید چون این نوع سر اندازی و سر قدم کرده باشد
بر اتصال آن رعایت کشش بر نمطی کند چنانستی که سقوم سنگ
گران را ازین چاه بیک حمله میخواهد که بیرون کند و چون بعد از
کشش راست نشسته باشد دو بار بجانب راست و یکبار بجانب
چپ را در کوبد اما میان هر دو کوفت که جانب راست است تمام
و راست بنشیند چنانکه در صلب هیچ انجلاب و کثری نماند و درین
اعمال چنان اهتمام نماید که هر بار که کند نیکوتر و کامل تر کند و وهم
و فهم خود را بر جای میدارد چنانکه بجز خدای تعالی هیچ چیز از غیر
او در نظر دل وی منظور و ملحوظ نباشد و نیز هنگام ذکر بمصاحبت
هر یک اقسام تیغ توحید که کلمه طیب است چنانکه در فصل اول یاد کرده
شده بر موافقت مذهب سایران بپیر طریقت و [illegible]
اصطلاح مجردان مشرب قلندریه رکن سیوم را که قولیست بجای آورند

بجا آورند و چون طالب این سه رکن یعنی قول و فعال و فهم بهنگام
مشغول بودن بذکر بر کمال حاصل شود و شروط و آداب ذکر با
و لوازم آن که در سابق ذکر شده است رعایت نگردد و قرآن
مجید است فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا او را قبول کرده
باشد درین مقام معلوم وی شود که نعم الشفیع القرآن لصاحبه
با وی چه میگوید همچنین بین طریق در ذکر خدای تعالی مداومت
و ملازمت بنماید اگر در حالت ذکر حرارت بسیار در بدن وی
پدید آید و نیز حرارت ذکر در خارج و داخل قالب وی سرایت
نماید اندکی خود را ساکت دارد تا حرارت بدنی فرو نشیند چنانکه
آن حرارت از وی بکلی زایل شود همچنین طریق مادام که طاقت
بذکر باشد از فکر باز نه ایستد چون نیک مانده شود همت خود را
در تفکر صرف کند و در تصور آنکه پیر وی تسلیم نموده و ملازمت
آن فرموده نیک در کوشد که اندیشهٔ غیر جز فراموشی و ضعف
و امانت دل ثمره نمی دهد و در مقام تذکر و دایرهٔ تصور و تفکر
هر چند پیران طریقت و رسیدگان عالم حقیقت طرق مختلف بعد

بنماید

انفاس الخلایق گفته اند مطلوب و مقصود ازین جمله جز یکی نیست
باید که طالب حق درین راه خود را فدا سازد و قتیل این سبیل
شود هر چند که درین راه فنا بیشتر بقا او ازان زیاده تر و کامل
تر طالب را باید که نشان هستی خود را بر دست وی نیست و لیکن
توفیق از خدای تعالی بخواهد تا قدم همت و یرا درین راه استوار
و ثابت گردانند که چون راه رود بمقام رسد اگر نرود هرگز نرسد
ای دوست درین راه جز دادن و بیخود بودن کار نیست هر چند
که در طلب خدای موت بیشتر حیات بسیار و افزون تر شنیده
که آن عطر بخش مشام جان تو خواجه فرید الدین عطار که قتیل راه تسلیم
خدا است چه میگوید بی اشارت می پذیر دین عیان بی لبس زرد
علم دار دین نشان تو ز تو بگذر وصال اینست و بس تو مباش
اصلا کمال اینست و بس از خدای توفیق میخواه تا درین راه
سرمستی حالی تنها نشینید و الله ولی التوفیق توکل علیه و هو حسبی
فصل چهارم در بیان طریق روندگان و توسیع دایره ذکر
و فکر ای دوست بدانکه روندگان طریقت برای اصول بمقصود قدم

قدم صدق خود را از هر جانبی و جهتی در راه خدای نهاده
اند یکی باشد که بعد از اثبات سر راه نماز خود را بمقام خود
برساند که الصلوٰة معراج المؤمنین رفیق این طریق مرد
طریق را از خدای تعالی رسیده است و یکی باشد که براه
صوم رود که الصوم لی و انا اجزای به و یکی باشد که تلاوت
قرآن اختیار کند که نعم الشفیع القرآن لصاحبه و دیگر باشد
که رقم فنای خود محو ثبات بر صحیفه وجود در دایره ذکر لا اله الا
الله ثابت کرد اند که تا معلوم کند که ثابت مطلق و بقاء کلی
جز مر خدا را نیست تبارک و تعالی کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام پاینده جز خدای نباشد و باقی
همه فانی دان دیگر باشد که با فکر در سازد که تفکروا فی الآیة
و لا تفکروا فی ذاته المقصود چون دانستی که از صوم و صلوٰة
و اذکار و افکار و از عبادت دیگر مقصود سالک جز واحدیت
اکنون گوش دار اسمی چند اذکار و افکار که از پیران طریقت
مسموع است و مابه الامتیاز که هر یک ذکر و فکر از ان دیگر ممتاز

و مسمی باسمی دیگر شده است شرح دهیم تا بدانی که این همه چیز
یکی نیست ای عزیز گاه باشد که مرد رونده که بذکری مشغول
شود که آن را ذکر ثنائی گویند و آن ذکریست که با خود جز دو کلمه
جمله یکی راست و دیگر چپ ندارد و گاه باشد که بذکری دیگر مشغول
شود که آن را ذکر رباعی گویند که و آن ذکریست که هنگام گفتن
آن چهار ضرب بچهار جانب ذاکر یعنی چپ و راست و پیش
و پس حاصل میشود گاه باشد که بذکری مشغول شود که آنرا
ذکر دمه خوانند و گاه باشد که بذکری مشغول شود که آن را
بمجاز ذکر دل گویند و ذکر دل نباشد بلکه ذکر قالب باشد
و گاه باشد بذکری مشغول شود که مسمی بپاس الانفاس است
و گاه باشد که بذکری مشغول شود که مشهور است میان
پیران چشت و سهرورد رضوان الله علیهم اجمعین همچنین مثال
پیران طریقت و مجرد روان عالم حقیقت را هر گونه اذکار زیادت
بر آنست که در حساب و شمار آن مشغول توان بودن و افکار
نیز همچنین میدان که مسمی است باسامی بسیار که حصر نتوان

نتوان آوردن اما چون نیک تامل وتدبر کنی مرجع ومعاد اینهمه را
جز محافظت دل ومنع خواطر عالم عادت نیابی چنانکه گویند ملاحظه
میکن وبا محاسبه رامی باش ویا گویند که محاربه بنیکوتر این اعمال است
ونیز فرمایند که با تصور واسطه می سازد باز گویند که ترا بی اراده
طریقت چاره نیست ونیز گویند که در مبداء ومعاد خود نظر بگمارد ونیک
تامل میکن که چگونه از حد یخرج من بین الصلب والترائب تا اذا جاء
اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون با توجه معدله کرده اند ونیز
گویند با هیچ مباش ودر عدم خود همیکوش وبا عدم صرف می ساز
که درین عدم آباد وجود مومنان را موجود وآبادان گردانیده است
ونیز از مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین منقول است که نقش الله
را بر بره بینی ویا بر صلب بینی بلون سپید تصور میکن ویکی فرماید
که چهره روی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را از خاطر جدا مگردان
وآن دیگر گوید که هوش در دم وخلوت در انجمن را ملازم میباش
وبعض گویند که با پیر باشی مودت صورت وی باشی واگر غایب
باشی با روحانیت او می ساز المقصود ترا با چندین اسامی مختلف

کار نیست یکی بگیر دیگی یاد میکن تا آن یکی ترا نیز یاد کند فاذکرونی

اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون واین همه آنچه برشمردیم با خود تفاوت

و تجاوز بسیار ندارد البته رجوع این همه در دایره تصور و تفکر توان

یافت که مقصود از تفکر و تصور جز حفظ قلب از ما دون الله نیست

فکر و اندیشه آن میکن که از بر الکندی چون بجمعیت آئی و بایدانی

که فکر در اصطلاح این قوم چه چیز است و مقام وی کدام است ایدوست

اینجا دانم که گوئی من خود غافلم و از عاقل هر چه آید بی اندیشه

و فکرت نباشد و بدانی که صاحب امراض چون کسی را مرض زبون

کند و بیمار سازد و بخواهد که بیمار کار از نظر خود کند از حضرت فکرت

صاحبان بصیرت و قربت و نظرت کاملان طریقت و حقیقت بعید است

نشنیده که گفته اند رای العلیل علیک ایدوست ترا در پی دوست

مایل شدن و طلب خلیل باید کردن که لقاء الخلیل شفاء العلیل گفته اند

تا نیاموزی ندانی که فکر چه چیز است و مقام وی چیست اگر باورت

نیست بشنو و از آن می آموز که بزرگی چه میگوید فکر چیست اسرار کلی

حل شدن کوه کندن در دل خرد دل شدن آنچه ها در مقام قران توان

توان دیدن در نقطه باء بسم الله که خوردتر از دانه خردل است
حاصل توان کردن اما بشنو اید دوست تا نقطه نشوی بدانی
که چه میگویم پس نقطه شدن باید آموخت که چیست و چگونه است
الغرض چون دانستی که اسامی بسیار درین راه مقصود نیست
یکی را ملازم میباش و نیز میدان که تصور واسطه طالب را
نیک پای مرد شده است چون دست پای معاونت طالب
هستی و باز بخواهی که بدانی که تصور واسطه در اصطلاح روندگان
طریقت چه چیز است بشنو و با خود نگاه میدار که تصور واسطه
دو نوع است گاه باشد که صوری بود چنانکه صورتی که با آن
صورت خدای تبارک و تعالی را وقتی بخواب دیده است و یا
صورت رسول الله صلی الله علیه و سلم و یا صورت پیر خود را تسلیم
وی بکرده یا هر صورتی که پیر بتصور آن صورت اذن دهد و گاه
بود که معنوی باشد چنانچه فهم هر معنی که در دل ویست و یا بربط
قلب که طالب را با پیر خود باشد یا بغیر پیر که در نظر باطن وی
متمکن شده است چنانکه فرشته و ارواح انبیاء و اولیاء سلف

اما حقیقت تصور واسطه آنست که هرچه ترا واسطه طریقت
یعنی سبب است برای رسانیدن از ناسوت بلاهوت تصور را واسطه
توان دانست چنانکه ذکر این جمله درین قصیده رفته است ٥
زان سبب غیبی صفت با واسطه آمدن در کعبه لبیک از راه بام
گرچه آن صورت با ربطه دل است مستدیرا از خدا آرد پیام
بیان جامعیت این قصیده ذکر میکند مر اعمال را بدان معنی که هر عملی
کلی که در قصیده ذکر کرده شده است هیچ طریقت بیرون ازین
کلیات نیست **فصل پنجم** در بیان بعضی حکمتها که مربوط است بارکان
اذکار و تاثیر در نهاد بشری بشریت و کیفیت جامعیت طالب
و کمال انسانیت او بسبب عبادت حق باخلاص باطن ایدوست
چون دانستی که ذکر خدای بالاترین جمله عبادات است نیز باید دانست
که اثر این عبادت بالاترین همه کمالات انسانیت مطالب راه
خدا است هرچند که عبادت خدا را در مقام خود بازیور نور وصفاء
آسمان مزین و مجلی گردانیده و بینش دوستان با کمال تمام جلوه
داده اند اما عبادت ذکر را که جمال سکینه مطلوب انبیا و اولیاست

الاعمال بالنیات ص

اولیاست که ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم که دل ارام
جان اینان شده است در کسوت احسن الاثواب با کمال
تمام نمودار کرد اید باش تا وقت آن رسد که با این کلمات
آشنا کردی چنانکه گفته اند که زاهد را جمال آن رویی رسد
ما را لبری کویی یکی هوی رسد ای کاشکی کرد آن کوی بودی
شاید که بصحبت باد کرد آن رویی جانان کشتی بتوانی اینجا جز
کرد کشتن و فنا پذیرفتن و بینوائی و بیخودی راه نیست بیخود
باید بودن تا محرمیت با محبوب حاصل توان کردن چنانکه گفته اند
تا که تو دم می زنی همدم نه تا که موئی مانده محرم نه این خود
کاری بزرک است چه جون جای باکسی است که درین مقام دم تواند
زد اینجا دم در باید کشید در دم باید غلطید و باین کلمات که
در غایت تنزه است می باید ساخت که جمله را درین فصل جون
اولی منور نیز خواهیم کردن و جمع خواهیم ساختن ان شاء الله تعالی
اید دوست جون معلوم کردی ذکر الله که در مرتبه تعلیم و تلقین است
و با خود دارکان خود را محیط است نیز باید دانست که هر یکی کیفی

ازین عالم ارکان را تاثیر است اما ازین خاصه چنانکه مثلا عمل
سر اندازی که از جمله ارکان فعال است اگر کسی محرم این اسرار
گردانیدن چون خود را بدست اینکار سازد نیک می داند
که ویرا بسبب اینکار خلاصی از غلظت حرارت طبیعت و مخلص
از عبادت برودت سجیه حاصل میشود نیک معلوم کند که ویرا
بدین کار فراغت از استقرار ضلالت پیوسته و فرحت از دناءت
وزالت رطوبت روی می دهد پس ویرا درین مقام باید داشت
که مراد از تزکیه نفس جز این نیست که گفتیم چه ازین امراض یعنی
افراط مایه حرارت و برودت و رطوبت که مایه مفاید نفسانی
و ماده هواجس خطرات شیطانی است چون خلاصی یافتی
از شیطان الجن و الانس باز رستی ایدوست چون قالب و قلب
خود را که کشت از تخم توحید است ازین علایق پاک کردی تو پس
آن تخم سعادت را دران کشت زار بپاشیدی و بشرط پرورش
وی روی نمودی امید آن می باید داشت که از برگ و بار
این کشت زار را به اندک روزگار برخوردار توان بودن و اهم

و هم چنین فهم را که نیز یکی از ارکان ذکر است تاثیریست خاصه
که چون طالب را فهم متفرق نیست جمیع منافع سکوت ویرا حاصل
است و رکن قول را که در مشرب محققان عالم طریقت و مذهب
موفقان سرچشمهٔ قلندریه کمتر از رکن فعال و فهم نیست با وجود
تاثیرات بسیار است اگرچه بعضی از اینها را در تاثیرات اشتراک
اما هیچ در مقام خود از آن دیگر کمتر نیست و چون دانستی که ترا
بعنایت ازلی طالب اسرار الهی و گنجینه حضرت نامتناهی کرده اند
عالم طریقت و واصلان سرچشمهٔ مشرب حقیقت در کشف این
اسرار الهی و گنجینهٔ حضرت نامتناهی کردند و باز چون کاملان
عالم طریقت و واصلان و سرچشمهٔ مشرب حقیقت در کشف
این اسرار با تو موافقت نمودند تا ثمرهٔ آن باید کوشید که
آن مهمان غیبی که تخم توحید است ضایع نگذاری تا بعنایت
ازلی این کاملان کمال انسانیت و مکملان صاحب جمعیت
که سرچشمهٔ حقیقت وحدة اند بواسطه این تخم توحید که
مقصود سعادت دارین است و در زمین ان الارض یرثها

من عباد الصالحین پرورش یافته از صفات بی
شمار ممالک مدارج لطافت علوی که عالم جبروت عبارت
از انست بر تخت رفیع مرتبه دنی بدریچه فتدلی فکان قاب
قوسین بزیر سایه سایبان چتر جلالت او ادنی متمکن و
مستقیم گردی اینجا معلوم کنی واحد کیست و احد کدام است
از واحدیت و وحدت آسان بگذری و وحدت را جز اعتبار
ضروری ندانی قل هو الله احد میخوانی و از اخلاص جدا مباش
تا بدانی که چه چیز هستی و چه بودی و چرائی و کرا از برای این مقام
پیدا گردانیده است و کرا خواهد بود و ما منا الا له مقام معلوم اللهم
ارزقنا شفاعت رسولنا محمد و آله و اصحابه و احبابه من الاولین
و الآخرین ط تمام شد رساله صراط المستقیم من تصنیف قدوة المحققین بلغ
و زبدة العارفین عارف ربانی حضرت شاه نظام الدین قلندر
جونپوری قدس الله سره العزیز من خلفاء سید الاولیاء محی
و قطب الاقطاب حضرت مخدوم شاه قطب الدین بینای دل سرانداز غوثی رحمة الله علیه
بتاریخ ۱۳ سیزدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۷۱ هجری باتمام رسید کاتب الحروف بنده ضعیف فتح الله